

هو العليم

مباحث دهة اول محرم الحرام ۱۴۳۹

با موضوع

حیات جان

متن کامل سخنرانی حجة الاسلام و المسلمین

استاد مخاوی

فهرست مطالب

- ۱ علت طرح مبحث «منشأ دین»
- ۱ کشته شدن امام حسین (ع) برای رهانیدن از جهالت و حیرت ضلالت بود
- ۲ نتایج تفسیری آیه فطرت
- ۲ معنای «أَقِم»
- ۳ معنای «لِلدِّین»
- ۳ معنای «حَنِيفاً»
- ۵ توضیح فلسفی روایت نبوی: كُلُّ مَوْلُودٍ یُؤَلَدُ عَلَی الفِطْرَةِ
- ۵ کمال نوع انسانی رسیدن به حق تعالی است
- ۶ انسان‌های اولیه از کمالشان محروم نبوده‌اند
- ۶ آدم ابوالبشر، موجود مقدسی بوده است
- ۶ قرآن دو نسخه دارد: نسخه تکوینی و نسخه تشریحی
- ۷ فرق ویژگی ذاتی با عرضی
- ۷ ویژگی‌های ذاتی انسان
- ۷ فطری بودن دین به معنای محفوظ ماندن در هر شرایطی نیست
- ۷ معنای فطرت الله
- ۸ نیازهای انسان و مرجع رفع آنها
- ۸ رسیدن به مرجع رفع نیاز، فطری هر انسان است
- ۸ جهاد با ناموس، جهادی بی‌نظیر
- ۸ اشارات امام حسین و امام سجاد (ع) به جهاد با ناموس
- ۹ روضه ظهر عاشورا

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم
بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا و نبينا أبي القاسم المصطفى محمد
و على آله الطيبين الطاهرين و لعنة الله على أعدائهم أجمعين
السلام عليك يا ابا عبدالله و على الأرواح التي حلت بفنائك
عليك منى سلام الله أبداً ما بقيت و بقى الليل و النهار و لا جعله الله آخر العهد منى لزيارتكم
السلام على الحسين و على بن الحسين و على أولاد الحسين و على أصحاب الحسين

هنوز از دیروز که آخرین حرف‌های حضرت ابوالفضل علیه السلام را خواندیم، هنوز عباراتش دل را می‌سوزاند؛ در آخرین لحظات پدر بزرگوارش را صدا می‌زند و به استغاثه می‌خواند، وا حسینا! وا ابتا! وا علیا!
هدیه به پیشگاه ملکوتی حضرت اباعبدالله علیه السلام و یاران وفادارشان صلواتی عنایت بفرماید.

علت طرح مبحث «منشأ دین»

در روزهای گذشته خیلی مختصر بحث «منشأ دین» را مطرح کردیم.
بین بنده و خداوند حجت بوده که این بحث را در همین فضای عمومی مطرح کنم؛ قاعدتاً عده‌ای ممکن است احساس کنند که این بحث‌ها لازم نیست و عده‌ای ممکن است احساس کنند که لازم است؛ اما به ادله‌ای که به‌طور پراکنده گفته‌شده، احساس کردیم که اگر روز قیامت شد، جواب داریم که چرا در این روزها این بحث را مطرح کردیم!
این مباحث جای دیگر مطرح نمی‌شود، و در فضای عمومی فرصتی برای طرح آن نیست و گفته نمی‌شود؛ اما مقابل این حرف‌ها، جای دیگر در کتاب‌های دبیرستان، در رشته‌های علوم انسانی، در دانشگاه و در جاهای دیگر مطرح می‌شود و به گوش می‌رسد، و سپس در فضای کل جامعه منتشر می‌گردد.
در جلسات قبل، آنچه را که دیگران گفته‌اند به‌طور مختصر مطرح کردیم؛ و اما فرمایش دین راجع به اینکه علت گرایش به دین چیست؟ در چندجا این علل مطرح شده است؛ یکی از آن‌ها آیه فطرت است.

کشته شدن امام حسین علیه السلام برای رهانیدن از جهالت و حیرت ضلالت بود

آیه فطرت را خیلی مختصر بررسی می‌کنیم؛ چون امروز، روز بحث‌های مفصل نیست؛ و امروز روز توسل و استغاثه و توجه به ساحت حضرت اباعبدالله علیه السلام است؛ گرچه کشته شدن امام حسین علیه السلام برای رسیدن به حقیقت بوده است.

«بَدَلٌ مُهْجَتَهُ فَيْكَ لَيْسَتْ تَقْدَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ»^۱

کشته شدن امام حسین علیه السلام در این ساعات و این لحظات، برای رهانیدن از جهالت و حیرت ضلالت بود.

در وسط جنگ جمل فردی خدمت امیرالمؤمنین علیه السلام آمد و یک سؤال اعتقادی پرسید و عرض کرد: مقصود شما از «خداوند واحد است» چیست؟! اصحاب به او حمله‌ور شدند که الان وقت جنگ و درگیری و کشتار و خونریزی است، چه جای این بحث‌هاست؟! حضرت فرمودند: رهاش کنید! اتفاقاً ما برای همین می‌جنگیم^۲، تا فهم و باور صحیح به توحید جا بیفتد؛ دعوا بر سر دین است، بر سر خداوند و فعل خداوند است؛ هم در آن زمان و هم الان، هم دعوای میدان جنگ و شمشیر و کشت و کشتار، و هم درگیری‌های فرهنگی، اعتقادی، فکری و علمی، همه بر سر

^۱ کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۴۶۸؛ زیارت اربعین.

^۲ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ إِسْحَاقَ الطَّلَقَانِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ يَحْيَى الْبُرُورِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ الْهَيْثَمِ الْبَلَدِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبِي عَنِ الْمُعَاذِيِّ بْنِ عَمْرَانَ عَنْ إِسْرَائِيلَ عَنِ الْمُقَدَّمِ بْنِ شُرَيْحِ بْنِ هَانِيٍّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ: إِنَّ أَعْرَابِيًّا قَامَ يَوْمَ الْجَمَلِ إِلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ ع فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَتَقُولُ إِنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ قَالَ فَحَمَلَ النَّاسُ عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَعْرَابِيُّ أَمَا تَرَى مَا فِيهِ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ تَقَسُّمِ الْقَلْبِ فَقَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع دَعْوَةٌ فَإِنَّ الَّذِي يُرِيدُهُ الْأَعْرَابِيُّ هُوَ الَّذِي تُرِيدُهُ مِنَ الْقَوْمِ ثُمَّ قَالَ يَا أَعْرَابِيُّ إِنَّ الْقَوْلَ فِي أَنَّ اللَّهَ وَاحِدٌ عَلَى أَرْبَعَةِ أَقْسَامٍ فَوَجَّهَانِ مِنْهَا لَا يَجُوزَانِ عَلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ وَجَّهَانِ يَبْتَنَانِ فِيهِ فَأَمَّا اللَّذَانِ لَا يَجُوزَانِ عَلَيْهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ وَاحِدٌ يَقْصِدُ بِهِ بَابَ الْأَعْدَادِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ لِأَنَّ مَا لَا ثَانِي لَهُ لَا يَدْخُلُ فِي بَابِ الْأَعْدَادِ أَمَا تَرَى أَنَّهُ



هَذَا نِ حَصَانِ اَحْتَصَمُوا فِي رَبِّهِمْ^۳، دو گروه خصم در مورد ربّ خود جدال و خصومت دارند.

نتایج تفسیری آیه فطرت

آیه فطرت می‌فرماید: فَأَقِمَّ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا، پس اقامه کن وجهت را برای دین در حالی که حنیف هستی، یا حنیف هست؛

فَطَرَتِ اللَّهُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا، پس بر تو باد بر فطرت خدایی که مردم را بر آن فکرت خلق کرده است؛

لَا تَبْدِيلَ لِحَلْقِ اللَّهِ، تغییر و تبدیلی برای خلق خداوند نیست؛

ذَلِكَ الَّذِي أَلْقَيْمُ، این است دین و روش بسیار پایدار و استوار؛

وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ^۴؛ اما اکثر مردم به کنه این حقیقت نمی‌رسند و خبر ندارند.

قبلاً گفته شد که تک‌تک این عبارات و کلمات پیام دارند؛ امروز فرصت اینکه ظرائف تفسیری آیه را بیان کنیم، نیست؛ فقط برخی از نتایج

آن را خدمت سروران عرض می‌کنیم.

در ابتدای آیه می‌فرماید: «فأ»، یعنی اینکه دارد از مطلب قبلی نتیجه می‌گیرد: «پس این کار را بکن!» در آیات قبل، بحث توحید و معاد و

بحث انحراف کفار از توحید و معاد مطرح شده است؛ آنگاه می‌فرماید: پس تو این کار را بکن!

در این مورد چند احتمال وجود دارد که احتمال صحیح آن را عرض می‌کنیم. نتیجه‌اش این می‌شود که: چون توحید و معاد حق است، و

یک امر عظیم و بزرگی به نام توحید را در پیش داری و با همین توحید خداوند را ملاقات خواهی کرد و با خداوند مواجه خواهی شد، پس تمام

جانت را متوجه خداوند متعال کن!

چرا به دین پرداز؟! به خاطر اینکه توحید و معادی در پیش داری.

گاهی اوقات یک امری با ما خیلی تناسبی ندارد، ولی چون ممکن است عقوبتی یا ثوابی بر آن مترتب باشد، می‌گوید: این کار را بکن!

به‌طور مثال ریاضیات برای ذهن ما ثقیل است، مثلاً من ذهن ریاضی ندارم و متناسب با استعداد من نیست، ولی در دبیرستان رشته ریاضی

نشسته‌ام، اما به من می‌گویند تو باید درست را بخوانی! و چون آخر سال باید نمره بگیری، پس این کار را بکن!

می‌فرماید: چهره جانت را متوجه دین بکن، در نتیجه حقیقت توحید و معاد؛ و برای اینکه کسی فکر نکند که این ممکن است صرفاً به خاطر

یک امر عارضی باشد، بلافاصله می‌فرماید این حقایق در درون خودت وجود دارد.

معنای «أَقِمَّ»

أَقِمَّ وَجْهَكَ؛ اقامه وجه اشاره به یک نکته مهم دارد و آن اینکه در خود اقامه، استقرار و اهتمام هست؛ أَقِمَّ از قیام می‌آید؛ فرض کنید فردی

دراز کشیده و فردی نشسته و فردی هم به پا خواسته است؛ وقتی می‌گوییم به پا خواسته، یعنی تمام قوای وجودی اش را به کار انداخته و به فعلیت

رسانده است، و با تمام قوا کاری را انجام می‌دهد.

بنابراین معنای آیه این است که با نهایت **اهتمام و تمرکز و تعظیم و اهمیت** این کار را بکن. البته هر کدام از این کلمات توضیحاتی دارد که

فرصت پرداختن به آن‌ها نیست.

تمام وجهت را - که ذات به اضافه صفات تو است - یعنی وجودت را به اضافه تمام ویژگی‌هایت را بسیج کن و با استقامت به پا دار، آن‌هم

با تمام وجود و در نهایت اهتمام، و بلکه مهم‌ترین دغدغه‌ات این باشد.

كَفَرَ مَنْ قَالَ ثَالِثًا ثَلَاثَةً وَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ مِنَ النَّاسِ يُرِيدُ بِهِ النَّوْعَ مِنَ الْجِنْسِ فَهَذَا مَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ لِأَنَّهُ تَشْبِيهُ وَجَلَّ رَبُّنَا عَنْ ذَلِكَ وَتَعَالَى وَآمَّا الْوَجْهَانِ اللَّذَانِ يُبَيَّنَانِ فِيهِ فَقَوْلُ الْقَائِلِ هُوَ وَاحِدٌ لَيْسَ لَهُ فِي الْأَشْيَاءِ شِبْهُ كَذَلِكَ رَبُّنَا وَقَوْلُ الْقَائِلِ إِنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَحَدِي الْمَعْنَى يَعْنِي بِهِ أَنَّهُ لَا يَنْقَسِمُ فِي وُجُودٍ وَلَا عَقْلٍ وَلَا وَهْمٍ كَذَلِكَ رَبُّنَا عَزَّ وَجَلَّ. (التوحيد (لِلصديق)، ص: ۸۳)

^۳ سوره مبارکه حج (۲۲)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۹.

^۴ سوره مبارکه روم (۳۰)؛ آیه کریمه ۳۰.

پس به خاطر معاد و توحیدی که داری، و به خاطر مبدأ و معادت، تمام چهره جانت را با تمام دغدغهاات و از عمق جان به سوی دین قرار بده.

بنابراین معنای به پا داشتن، از عمق جان بودن و با تمام توان بودن است؛ خود اقامه و قیام و قوام، توجه به اعتدال هم دارد، یعنی دور از افراط و تفریط است. اگر تو تمام وجودت را صرف این حقیقت کردی، نه افراط شده و نه تفریط؛ چون این یک حقیقتی معتدل است. پس تمام وجودت را متوجه و متمرکز در دین کن، **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ**.

معنای «لِلدِّينِ»

باید می فرمود: «فَأَقِمْ وَجْهَكَ إِلَى الدِّينِ»، به سوی دین جانت را سوق بده! اما اینکه می فرماید: **لِلدِّينِ**، توجه به این مطلب می دهد که باید این کار را با نیت خالص انجام بدهی، یعنی با انقیاد و گردن سپاری و اطاعت تام همراه باشد. گاهی فردی کاری را انجام می دهد اما در درونش هنوز مقداری از اینکه چرا باید انجام بدهم؟! و چرا این حکم این طوری شد؟! و... وجود دارد؛ لذا می فرماید این اقامه وجه باید با تمام وجود و با تمام حال و توجه و با گردن سپاری همراه باشد؛ ضمناً باید خالص و لله باشد؛ و منظور از دین، دین اسلام است؛ **لِلدِّينِ** یعنی لدین الإسلام.

معنای «حَنِيفًا»

حَنِيفًا، در حالی که حنیف هستی. خود کلمه «حنیف» - از لحاظ لغوی - یعنی کسی که در وسط جاده حرکت می کند، یعنی نه به سمت چپ متمایل می شود و نه به سمت راست، که کنایه از نهایت اعتدال دارد.

کسانی که پاهایشان کج است، به سمت وسط راه می روند، عرب به چنین افرادی «**احنَف**» می گوید؛ نتیجه این راه رفتن این است که به درون خودش می رود و به این طرف و آن طرف نمی رود؛ و این کنایه از نهایت در مرکز حرکت کردن و ذره ای اعوجاج و انحراف، و افراط و تفریط، و یمین و یسار نداشتن است.

در معنای «حنیف» سه احتمال وجود دارد؛ رو به سوی دین بیاور و جانت را با تمام اهتمام متوجه دین کن، [الف:] در حالی که تو حنیف هستی، یا [ب] در حالی که دین حنیف است؛ [ج] البته احتمال دیگری هم دارد، منتها چون دور از این فضا است، بیان نمی کنیم. پیامش چیست؟

[بنا بر احتمال اول:] وقتی در وجود انسان، طالب حق بودن قرار داشته باشد و حقیقتاً طالب حق باشد، راه برایش سهل می شود.

در مقابل حنیف، «**جَنيفًا**» - به معنای منحرف - قرار دارد.

پس **حَنِيفًا** یک نکته اساسی دارد و آن اینکه می فرماید: اگر کسی طالب حق باشد و واقعاً در ذهنش این است که نیتش را اصلاح نماید و حقیقتاً هدفش در مسیر بودن باشد، و خواسته اش این باشد که راه را اشتباه نرود، و تمایلاتش او را به این طرف و آن طرف نکشاند، و حق را هر چند که بر علیه او باشد بپذیرد، چنین کسی «**حنیف**» است؛ و اگر کسی این چنین نیتی داشته باشد که حق را از هر کسی و در هر جایی و به هر کیفیتی که باشد بپذیرد، دین داری برایش به شدت سهل و آسان می شود.

دین داری و به خداوند رسیدن برای کسی که نیت صالح دارد، از یک لیوان آب خوردن ساده تر است! این را در روایات فراوان تذکر داده اند.

«**إِذَا عَلِمَ اللَّهُ تَعَالَى حُسْنَ نِيَّةٍ مِنْ أَحَدٍ أَكْتَفَهُ بِالْعِصْمَةِ**»^۱

اگر خداوند واقعاً حسن نیت و دوری از تمایلات را در کسی بیابد، او را در پوششی از عصمت حفظ می نماید و اجازه نمی دهد به انحراف بیفتد؛ با این توجه اگر ما به جایی رفتیم و کاری کردیم و به مشکلی برخورد کردیم و سپس به دنبال استادی رفتیم و یک استاد نابابی سر راه ما قرار گرفت و ما را زمین زد، مطمئن باشیم که نیت صالحی نداشته ایم! چون خداوند این را با تأکید می فرماید. این روایت خیلی امیدوارکننده است؛ که اگر خداوند از کسی واقعاً [صداقت ببیند]، آن هم نه فقط به زبان و نه در سطح اولیة وجودش، بلکه تمام لایه های وجودش با خداوند صادق باشد:

^۱ بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۷۵، ص: ۱۸۸.

صدق، فقط لسان صادق نیست؛ اصل صدق این است که تمام وجود انسان صادق باشد. اگر کسی این طور بود حتماً خداوند او را حفظ می‌کند، اگر کسی حنیف بود، خداوند راه را برای اقبال و پذیرش دین برای او باز می‌کند، ولو اینکه مسلمان نباشد، آدم پاکی باشد و بر اساس فطرتش، پاک حرکت کرده باشد. و لذا کسانی که دعوت انبیاء علیهم‌السلام را با تشنگی پذیرفتند، حنیف بوده‌اند؛ یعنی بچه نکشته بودند، ظلم نکرده بودند، غارت نکرده بودند، و در همان جاهلیت خودشان، به ندای حداقلی فطرتشان عمل کرده بودند؛ و در مقابل، کسانی که خیلی مقاومت کرده بودند، آدم‌های خیلی پستی بودند و خیلی به انحراف رفته بودند!

به عبارت دیگر می‌فرماید خود این حق‌گرای و حنیفیت، فطری است، تو حنیف هستی، مگر اینکه آن را خراب کرده باشی!

اگر حَنِيفًا حال از فاعل اَقَمَ باشد، معنا این می‌شود که: آن حنیفیت و حق‌گرایی فطری را که خداوند در وجود تو قرار داده است، اگر خرابش نکرده باشی، خیلی راحت به سمت خداوند حرکت می‌کنی؛ و اگر کسی این ویژگی را نداشته باشد، به سمت خداوند حرکت کردن و وصول به خداوند از کندن تمام کوه‌های زمین برایش سخت‌تر است.

ثُمَّ السَّبِيلَ يَسْرُهُ^۷

خداوند راه را خیلی ساده کرده است؛ اگر نمی‌توانیم برویم، چون توان خود را خراب کرده‌ایم! زیرا جاده صاف و باز و بی‌مانع و راحت است. اگر کسی «عبد» باشد خیلی راحت حرکت می‌کند؛ کلمه عبد از مُعَبَّد گرفته شده است؛ عرب به جاده‌هایی که در اثر رفت و آمد، پستی و بلندی نداشته باشند، «طریق مُعَبَّد» می‌گوید، یعنی راه بسیار همواری که سنگلاخ و پستی و بلندی نداشته باشد تا در نتیجه برای حرکت در آن، انرژی زیادی از انسان گرفته شود. ولی اگر راهی صاف و هموار و مثل آینه باشد، هیچ نیرویی بر سالک و رونده‌اش وارد نمی‌کند؛ عبد یعنی کسی که در درونش هیچ پستی و بلندی وجود ندارد چنان امر خداوند در درونش جریان دارد که هیچ‌جا به مانع برخورد نمی‌کند.

خداوند دین را در همه قرار داده است؛ مقابل حنیفیت، تمایلات است، و انسان هرچقدر تمایلاتش را کم کند، راه خداوند برایش آسان‌تر می‌شو؛ استقامت، در مسیر بودن، اعتدال، دوری از افراط و تفریط و در یک جاده هموار حرکت کردن ذاتی انسان است و خداوند این‌گونه انسان را خلق نموده است؛ پس اگر آدم به این سو و آن سو برود، از آن فطرت معتدل الهی - که بر اساس آن خلق شده است - دارد خارج می‌شود که در نتیجه کم‌کم نسبت به حقی که به او عرضه می‌گردد، دچار عناد و لجاجت خواهد شد.

نکته دیگر اینکه حَنِيفًا را نکره آورده است و این خودش پیام دارد، یعنی حداقل پاکی و اینکه فرد بخواهد پاک بماند، برای رسیدن و وصول به اول جاده کفایت می‌کند؛ یعنی اینکه حداقل کشش به حق و گرایش به پاکی را داشته باشد، که در این صورت با حق گره می‌خورد؛ پس کسانی که به این مسیر نیامدند، یعنی همان حداقل گرایش را هم نداشته‌اند؛ مانند واقفیه، یعنی کسانی که در مورد امام رضا علیه‌السلام توقف کردند و بعد از امام هفتم علیه‌السلام مقداری از پول‌های حضرت را - که به عنوان سهم امام به دست آن‌ها رسیده بود، چون این افراد نماینده‌های امام هفتم علیه‌السلام بودند - به خاطر حب به مال و کشش‌ها و تمایلاتشان که در درونشان پیدا شده بود، امام معصوم را انکار کردند با اینکه می‌دانستند امام است! که حضرت فرمودند این‌ها از سگ باران خورده بدترند! مثل «کلب ممطوره» اند.^۸ سگ نجس است و وقتی باران بخورد همه‌جا را نجس می‌کند!

این روحیه‌ای که تمایلات در او تشدید شده، حنیف نیست، یعنی می‌فهمد ولی با لجبازی تصدیق نمی‌کند!

^۶ سوره مبارکه مائده (۵)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۱۹.

^۷ سوره مبارکه عبس (۸۰)؛ آیه کریمه ۲۰.

^۸ سید نعمت الله جزیری در کشف الاسرار می‌نویسد: «و قال النوبختي: و قد لُقِبَ الواقفة بعض مخالفيها ممن قال بامامة علي بن موسى (عليهما السلام) «الممطوره» و غلب عليها هذا الاسم و شاع لها، و كان سبب ذلك أنّ علي بن اسماعيل الميثمي، و يونس بن عبد الرحمن ناظرا بعضهم و قد اشدت الكلام بينهم، فقالوا: «ما أنتم الا كلاب ممطوره» أراد أنكم أنتن من جيف، لأنّ الكلاب اذا أصابها المطر فهي أنتن من الجيف، فلزمهم هذا اللقب، فهم يعرفون به اليوم، لأنه اذا قيل للرجل «انه ممطوره» فقد عرف أنه من «الواقفة» على موسى بن جعفر خاصة». (كشف الأسرار في شرح الإستبصار، ج ۲، ص: ۶۵)

و مرحوم علامه مجلسی در بحار می‌نویسد: «و الممطوره هم الواقفة لقبوا بذلك لأنهم لكثرة ضررهم على الشيعة و افتنانهم بهم كانوا كالكلاب التي أصابها المطر و ابتلت و مشت بين الناس فلا محالة يتنجس الناس بها فكذلك هؤلاء في اختلاطهم بالإمامية و افتنانهم بهم.» (بحار الأنوار - ط - بيروت)، ج ۸۲، ص: ۲۰۳

[بنا بر احتمال دوم]: یعنی این دین حنیف است؛ و نتیجه دین حنیف، دین معتدل و به دور از افراط و تفریط است، همان که رسول اکرم ﷺ را تفسیر کردند: «بُعِثْتُ عَلَى الْحَنِيفِيَّةِ السَّهْلَةِ السَّمْحَةِ»^۹ من بر یک دین حنیفی مبعوث شدم که ویژگی آن این است: آسان است و انجام آن برای نفوس، ثقل ندارد و قوانین آن با بزرگواری چیده شده است، سهولت و سماحت دارد، خشک نیست، افراط و تفریط ندارد، تکلف ندارد، با مدارا و لطافت برخورد می‌کند.

پس **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ**، یعنی بر دین و بر ارزش‌های دینی مستقر باش، مبدا آن را رها کنی! چرا؟ چون فطرت توست. یعنی وجوب اقامه دین، مساوی با این است که خودت را حفظ کنی. فطرت را نگه دار.

فَطَرْتُ اللَّهُ یعنی فطرت خدایی را بگیر و ذات و سرشتت را و خلقتی که خداوند برای تو قرار داده از دست نده. در اینجا عبارات به این شکل آمده که فطرت خداوند را بگیر، تبعیت کن و ملتزم باش. پس اقامه دین مساوی با لزوم حفظ ذات خودت است و اینکه سرشت خودت را از دست ندهی و خراب نکنی، ملازم با این است.

پیام فطرت این است که: فطرت مساوی با دین و دین مساوی با فطرت است. سرشت تو مساوی با دین‌داری و دین‌داری مساوی با سرشت توست. این همان است که رسول اکرم ﷺ فرمودند: «كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ»^{۱۰} همه حتی بچه‌هایی که در چین متولد می‌شوند بر فطرت الهی هستند! همه خداطلب خلق شده‌اند. کیفیت خلق آنها این طور است که به توحید و معاد گرایش داشته و حق طلب و حق‌گرا باشند.

توضیح فلسفی روایت نبوی: كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ

البته این روایت نبوی ﷺ توضیح فلسفی هم دارد که خلاصه آن این است که فطرت هر موجودی نه فقط انسان، کمال می‌خواهد. فطرت و نوع خلق همین دانه خرما هم طالب آن است که به حداکثر کمالی که برای او ممکن است برسد. به همین جهت اگر در شرایط مناسب قرار گیرد این کار را می‌کند.

پس هر موجودی می‌خواهد به کمالش برسد و آن چه این را به کمالش می‌رساند ولایت و تدبیر حق تعالی است که به صورت تکوینی تمام موجودات را می‌رساند. انسان هم از این قافله مستثنی نیست و کمالی دارد. فطرت هر موجودی این است که من نهایی‌ترین کمال ممکن خودم را می‌خواهم؛ پس فطرت او می‌گوید می‌خواهم به آن کمال برسم. دین چیست؟ دین دقیقاً همان کمالی است که شما می‌توانید به آن برسید. هدف خلقت، هدف بعثت و هدف انسانیت یکی است. پس فطرت، طلب کمال می‌کند و میل به کمال دارد و سوق می‌دهد به سوی راهی که به آن کمال برسد تا وصول به کمال حاصل شود. دین هم همین روش رسیدن به کمال خاص خودش است.

کمال نوع انسانی رسیدن به حق تعالی است

از آن جایی که انسان نوع واحد است، کمالش هم واحد است چون کمال ریشه در انسانیت انسان دارد. اینجا بحث مفصلی وجود دارد که کمال نوع انسانی چیست؟ کمال نوع انسانی رسیدن به اخلاق نیست؛ چرا که حیواناتی داریم که اخلاق را رعایت می‌کنند. رسیدن به اوج صنعت و علوم جزئی هم نیست. کمال نوع انسانی رسیدن به حق تعالی است، و السلام. و از آنجا که این مراتب دارد، هر کسی از این‌ها بکاهد در حقیقت از کمال انسانی خودش کاسته است.

^۹ [۱] مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ فِي الْمَجَالِسِ وَ الْأَخْبَارِ بِإِسْنَادِهِ الْآتِي عَنْ أَبِي ذَرٍّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ قَالَ: يَا أَبَا ذَرٍّ إِنَّ اللَّهَ بَعَثَ عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ بِالرَّهْبَانِيَّةِ وَ بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ... (وسائل الشيعة، ج ۸، ص: ۱۱۶)

[۲] عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زَيْدٍ عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْأَشْعَرِيِّ عَنِ ابْنِ الْقَدَّاحِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: جَاءَتْ امْرَأَةٌ عُثْمَانَ بْنَ مَطْعُونٍ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى فَقَالَتْ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ عُثْمَانَ يَصُومُ النَّهَارَ وَ يَقُومُ اللَّيْلَ فَخَرَجَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى صَ مُغْضَبًا يَحْمِلُ نَعْلَيْهِ حَتَّى جَاءَ إِلَى عُثْمَانَ فَوَجَدَهُ يُصَلِّي فَأَنْصَرَفَ عُثْمَانُ حِينَ رَأَى رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى فَقَالَ لَهُ يَا عُثْمَانُ لِمَ يُرْسِلُنِي اللَّهُ تَعَالَى بِالرَّهْبَانِيَّةِ وَ لَكِنْ بَعَثَنِي بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ أَصُومُ وَ أَصَلِّي وَ أَلْمَسُ أَهْلِي فَمَنْ أَحَبَّ فِطْرَتِي فَلْيَسْتَنْ بِسُنَّتِي وَ مِنْ سُنَّتِي النَّكَاحُ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۵، ص: ۴۹۴)

[۳] و قال في النهاية: ... و أصل الحنف الميل و منه الحديث بُعِثْتُ بِالْحَنِيفِيَّةِ السَّمْحَةِ السَّهْلَةِ. (بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج ۶۴، ص: ۱۳۶)

^{۱۰} عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنِ ابْنِ أُذَيْنَةَ عَنْ زُرَّارَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ حُفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ قَالَ الْحَنِيفِيَّةُ مِنَ الْفِطْرَةِ الَّتِي فَطَرَ اللَّهُ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ قَالَ فَطَرَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ بِهِ قَالَ زُرَّارَةُ وَ سَأَلْتُهُ عَنْ قَوْلِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَى الْآيَةَ قَالَ أَخْرَجَ مِنْ ظَهْرِ آدَمَ ذُرِّيَّتَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ فَخَرَجُوا كَالذَّرِّ فَعَرَفَهُمْ وَ أَرَاهُمْ نَفْسَهُمْ وَ لَوْ لَا ذَلِكَ لَمْ يَعْرِفْ أَحَدٌ رَبَّهُ وَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ يَعْنِي الْمَعْرِفَةَ بِأَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ خَالِقُهُ كَذَلِكَ قَوْلُهُ وَ لَكِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ. (الكافي (ط - الإسلامية)، ج ۲، ص: ۱۲)



گاهی می‌گویند فلانی انسان خوبی است و اگر میلیاردها پول دستش باشد علیرغم احتیاج شدید، تجاوز نمی‌کند. اگر احتیاج شدیدی هم داشته باشد دست نمی‌زند. این فرد تازه سگ خوبی است! سگ شکاری، حیوان لذیذی را به دندان می‌گیرد ولی به آن گاز نمی‌زند. نه اینکه این خصلت چیز بدی است؛ بلکه چیز پستی است. پستی با بدی فرق دارد. یک اسکناس صد تومانی بد نیست ولی در مقابل صد میلیارد، مرتبه پائینی دارد و پست است. انسانیت، رتبه‌اش بالاست. کسی که به مال دیگری دست‌درازی می‌کند که هیچ؛ از حیوان هم پست‌تر است.

صحبت اینجاست که بعضی چیزها در من و شما نهاده شده و نمی‌دانیم چیست؟! یکی از بزرگان که به نظرم آفاسیداحمد کربلایی است نامه‌ای به یکی از شاگردانشان نوشتند که ابتدایش چنین آمده: «فدای حقیقت شوم که از آن خبر نداری!» حقیقت تو وصول به حق است. حقیقت هر وجودی این طور است. حقیقت انسان، مظهریت اسم جامع حق تعالی است؛ هر چه از آن کم بگذارد، از کمال انسانی‌اش کم گذاشته است.

پس کمال انسانی و سعادت حقیقی و عقلی او، دست‌یابی به اقصی مرتبه حقائق است. این شامل حال **السُّلُوفِ السُّلُوفُونَ**^{۱۱} است و آنها به بهشت حقیقی می‌رسند؛ مابقی به سعادت خیالی و صوری می‌رسند مثل حور و قصور؛ که البته این هم بد نیست ولی این کجا و آن کجا؟! دیدن حور و قصور کجا و دیدن هستی آفرین کجا؟! آن حور و قصور هم در حقیقت از نفس خودشان تراوش می‌کند. نفس خودشان، بهشت‌آفرین است، البته در مرتبه خودشان.

انسان‌های اولیه از کمالشان محروم نبوده‌اند

پس این ویژگی انسان ذاتی اوست و هر چیزی که ذاتی و فطری شد، تابع شرایط، زمان، مکان، اولیه و آخریه بودن نیست. یعنی همان کمالی برای شما متصور است که برای انسان‌های اولیه متصور بوده است. این طور نیست که آنها از کمالشان محروم باشند. این طور نیست که انسان‌های اولیه با این که انسان هستند حیوان‌وار زندگی کنند. این کار لغو و بلکه بخل است که انسان اولیه استعدادی دارد اما خداوند اجازه شکوفایی به آن نمی‌دهد. پس اولین انسانی که آمده، به کمال نهایی رسیده و آمده؛ یعنی آمد و رسید.

آدم ابوالبشر، موجود مقدسی بوده است

اولین انسان، آدم ابوالبشر یک وجود مقدس و پربرکت، معلم ملائک و شاگرد حق تعالی بوده است؛ نه یک خیال‌بافی که جادو درست کند تا توهمات خودش را آرام کند. پدر شما موجود مقدسی بوده است؛ به همین خاطر است که قرآن دائم بر سر بنده و شما می‌زند و می‌فرماید: **يٰۤاٰدَمُ**^{۱۲}

گر تو آدم‌زاده‌ای پس «**عَلَّمَ الْأَسْمَاءَ**» چه شد؟ «**قَابَ قَوْسَيْنِ**» کجا رفته است؟ «**أَوْ أَدْنَىٰ**» چه شد؟^{۱۳}

آن کسی که می‌گوید انسان‌های نخستین، اولی و ابتدایی بودند خب حالا تو که انتهایی هستی چرا به کمال نرسیده‌ای؟! پس اگر فطرت، مشترک است و زمان و مکان بر نمی‌دارد، همیشه این سعادت و کمال، واحد است؛ روش آن هم واحد و هدایت‌کننده و راهبر آن هم واحد می‌شود.

إِنَّ الْاٰلِیْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَمُ^{۱۴}، دین واحد چرا؟! چون فطرت واحد است و دین مساوی است با فطرت.

قرآن دو نسخه دارد: نسخه تکوینی و نسخه تشریحی

قرآن دو تا نسخه دارد که یک نسخه آن را در شما تکویناً نوشته و یک نسخه را هم برای شما تشریحاً بیرون آورده که خودتان را بر آن منطبق کنید. اگر قرآن یک کلمه ای داشت که در شما نبود قرآن برای شما لغو می‌شد؛ یعنی قرآن یک‌سری مطالبی می‌داشت که شما بهره‌ای از آن نمی‌توانستید ببرید. و اگر یک کلمه‌ای در شما بود که در قرآن نبود، بخل می‌شد؛ یعنی شما موقعیت و استعدادهایی دارید که راه شکوفا کردن آن را برایتان نگفته‌اند. نه یک حرف کم دارد و نه یک حرف زیاد. قرآن نوشته خداوند، همین فطرت‌هاست.

^{۱۱} سوره مبارکه واقعه (۵۶)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۰.

^{۱۲} این عبارت در پنج آیه از قرآن کریم آمده است: چهار مورد آن در سوره مبارکه اعراف (۷)؛ آیات کریمه ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۵؛ و یک مورد آن در سوره مبارکه یس (۳۶)؛ آیه کریمه ۶۰.

^{۱۳} دیوان شعر امام خمینی علیه السلام.

^{۱۴} سوره مبارکه آل عمران (۳)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۹.

فرق ویژگی ذاتی با عرضی

فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ؛ یعنی اصلاً دین مساوی با فطرت انسانی است. این ویژگی هم ویژگی ذاتی است. مثلاً این جسم سنگین است و ویژگی ذاتی آن این است که اگر رها شود، زمین می افتد. از طرفی ما هم می توانیم یک ویژگی عرضی به آن بدهیم مثل ویژگی بالا رفتن، که صفتی است که در آن پیدا شد ولی ذاتی آن نیست و بعد از مدتی این ویژگی را رها می کند. مثلاً اگر ذاتی انسان ناخن جویدن بود، از بدو تولد تا آخر عمر ناخن می خورد؛ اما این صفتی عارضی است که در شرایطی پیدا شده و با شرایطی هم می تواند از بین برود.

ویژگی های ذاتی انسان

همان گونه که ویژگی ذاتی آتش حرارت است، محبت به محسن، خضوع در برابر عظمت و تمایل به نامتناهی، ویژگی ذاتی انسان است. به همین خاطر است که حضرت ابراهیم علیه السلام برای اثبات خداوند از براهینی که می خواهد ربوبیت حق تعالی - نه خود خداوند - را اثبات کند، همه را از درون انسان بیرون کشیده و می فرماید درون همه انسان ها محبت دارد؛ بنابراین باید برای همه انسان ها محبوب واحدی باشد. توضیح اقامه این برهان مفصل است. همه انسان ها چه در زیر دریا، چه بالای آسمان، چه زیر آوار، چه در هواپیما و چه در تصادف، در حین خطر و زمانی که امیدشان از همه محدودها بریده شد، باز هم امیدی دارند و آن را می یابند. نه اینکه فکر می کنند؛ آن جا اصلاً جای فکر کردن نیست. وقتی زلزله می آید انسان در و پنجره را با هم قاطی می کند و حتی این قدر فکر او کار نمی کند که درب کدام سمت است و از کدام طرف برود بهتر است. چه برسد که بخواهد برهان اقامه کند؛ چون آنجا جای برهان نیست. در آن شرایط تمام توهمات می ریزد و اول می یابد و بعد یا الله می گوید. نه اینکه اول فکر کند خدایی هست و بعد او حاکم و قاهر است و می تواند بشنود و اجابت کند؛ پس حالا بگوید یا الله. این طور نیست. تمام مشرکین در این موقعیت می گویند یا الله.

فَإِذَا رَكبُوا فِي الْفُلِكِ دَعَوْا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ^{۱۵}

خداوند در درون آنهاست. خداوند در درون دل همه هست؛ خداوند تار و پود دل شما را پر کرده است. فدای حقیقت شوم که از آن خیر نداری!

به این دلیل می فرماید **أَقِمْ**؛ چرا؟ نه صرفاً برای این که بعداً تو را چوب می زنند؛ بلکه دین را مستقر کن چون فطری است و مطابق صفات ذاتی توست. اصلاً مستقر هست در وجودت. اصطلاح «اقامه کن» برای چیزی که نمی توانی راست کنی، معنا ندارد. هیچ وقت نمی گویند این آب را اقامه کن، بلکه می گویند این چوب را بایستان؛ چون در ذاتش اقامه هست. دین در نفس تو مستقر هست. این را با عبارات مختلف فرموده که دین در تو هست؛ دین در تو نوشته هست.

فطری بودن دین به معنای محفوظ ماندن در هر شرایطی نیست

البته خود این دستور را هم که می دهد اشاره به نکته ای دارد. صرف فطری بودن به این معنا نیست که پس حتماً حفظ می شود و حفظ می ماند. اگر اقامه دین نکردی، فطرت کم کم ضایع می شود. اقامه دین مساوی با تکمیل فطرت و تکمیل نفس است و اگر کسی خروج از دین داشت، در حقیقت خروج از انسانیت داشته است. این همان است که روز قیامت مشخص می شود که حیواناتی صحنه محشر را پر کرده اند.

معنای فطرت الله

سؤال: **فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَتَ اللَّهِ**، خلقت خداوند و نوع خلق اوست. مگر بقیه موجودات مخلوق خداوند نیستند؟ همه فطرت الله هستند و این اختصاص به انسان ندارد.

جواب: اضافه فطرت به الله در حالی که همه مخلوق حق اند و اختصاص به انسان ندارد، اضافه شدن از باب شرافت است. یعنی می خواهد بگوید که گویی اصلاً خلقت خاص خداوند این است؛ با این که همه، خلقت خاص خدایی هستند. می خواهد بفرماید این احسن المخلوقین است؛ احسن تقویم است؛ یعنی صفا، تجرد عظمت. نشأت گرفته از الله است و اسم اعظم خداوند در او ظهور کرده؛ مظهر اسم جامع خداوند و

^{۱۵} سوره مبارکه عنکبوت (۲۹)؛ قسمتی از آیه کریمه ۶۵.

مظهر نامتناهی بودن حق تعالی است. شما خیلی گران بها و عظیم القدر هستید. برای همین است که فعل را هم حذف کرده؛ و تاب معانی متعدد دارد مثل اینکه فطرت خدا را بگیر و با عشق از آن تبعیت کن.

نیازهای انسان و مرجع رفع آنها

پس این گرایش به دین، بر اساس نیاز فطری است و اصلاً انسان بر اساس نیازی که حس می کند، همه چیز از جمله خداوند را می شناسد؛ مثل بچه.

أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ^{۱۶}

این نیاز هم مورد تأکید تمام عیار در انسان هاست که برای رفع نیازشان به چیزی که نیازشان را رفع کند کشش دارند. از جمله نیازهای انسان، ابدیت، خداوند و نامتناهی است و بیشترین کشش ها هم به همین هاست. به همین خاطر تمام نیازهای دیگر که انسان برای آنها له له می زند - از شهرت و ثروت و قدرت - وقتی به اوج خودش می رسد انسان خودکشی می کند! این نیازها در مقابل آن نیاز صفر است. اصلاً نیاز، انسان را دنبال خود می کشد. یک بچه همین که به دنیا می آید در فطرتش نهاده شده که دنبال شیر بگردد، تا به مرجع رفع نیازش و جایی که او را آرام کند برسد.

رسیدن به مرجع رفع نیاز، فطری هر انسان است

رسیدن به مرجع رفع نیاز، فطری هر انسان است. البته مصادیق نیاز، بی نهایت و مرجع رفع نیاز او یک نفر بیشتر نیست. بنابراین دین پاسخ به اقتضاء فطرت است و می گوید همه انسان ها بی نهایت طلب بوده اند. محدودی است که نامحدود را می شناسد و گرایش دارد و می خواهد.

جهاد با ناموس، جهادی بی نظیر

می فرماید باید در این هم خلوص نیت داشته باشد - حَنِيفًا - و این اطاعت، صرفاً لله باشد.

ما چرا این قدر به امام حسین علیه السلام گرایش داریم و عشق می ورزیم؟! مگر چه کار کردند؟! در آن طاعت و اقامه جان، هیچ شائبه ای غیر حق نبوده؛ با این که تکلیفشان تکلیف شاقی بوده است. در زیارت عاشورا خواندیم: «مُصِيبَةً مَا أَعْظَمَهَا وَأَعْظَمَ رَزِيئَتَهَا فِي الْإِسْلَامِ»^{۱۷}؛ بلکه در عالم خلقت چنین مصیبتی نیامده است. در عالم خلقت چنین جهادی نیامده است. اصلاً جهادی که امام حسین علیه السلام کردند بر دیگران حرام است! نهایت جهاد دیگران که در قرآن هم تشریح شده، جهاد با مال و جان است.

وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنْفُسِهِمْ^{۱۸}

اصلاً جهاد با ناموس در عالم بی نظیر است و برای دیگران حرام می باشد. امام حسین علیه السلام که برای تفریح، زن و فرزندشان را با خودشان نیاوردند؛ بلکه پشت سر آن امر خداوند بوده است: «إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا»، می توانست آنها را در مدینه بگذارد اما نه؛ تمام نیست اینجا؛ «أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا»^{۱۹}.

خداوند یک جهادی برای تو در نظر گرفته که برای احدی از انبیاء، اولیاء و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای هیچ کس این را تکلیف نکرده است. فقط تو باید این کار را بکنی. جهاد با ناموس اصلاً برای دیگران نه تشریح شده و نه انجامش صحیح است.

اشارات امام حسین و امام سجاد علیه السلام به جهاد با ناموس

آن فرمایش امام سجاد علیه السلام هم اشاره به همین معنا است. امام سجادی که در صحنه عاشورا بودند و در کربلا حضور داشتند وقتی از

^{۱۶} سوره مبارکه فاطر (۳۵)؛ قسمتی از آیه کریمه ۱۵.

^{۱۷} کلیات مفاتیح الجنان، ص: ۴۵۷؛ زیارت عاشورا.

^{۱۸} سوره مبارکه نساء (۴)؛ قسمتی از آیه کریمه ۹۵.

^{۱۹} فَلَمَّا كَانَ فِي السَّحْرِ ارْتَحَلَ الْحُسَيْنُ ع فَبَلَغَ ذَلِكَ ابْنَ الْحَنَفِيَّةِ فَأَتَاهُ فَأَخَذَ زِمَامَ نَاقَتِهِ الَّتِي رَكِبَهَا فَقَالَ لَهُ يَا أَخِي أَلَمْ تَعُدْنِي فِيمَا سَأَلْتُكَ قَالَ بَلَى قَالَ فَمَا حَدَاكَ عَلَى الْخُرُوجِ عَاجِلًا فَقَالَ أَنَا نَبِيُّ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ بَعْدَ مَا فَارَقْتُكَ فَقَالَ يَا حُسَيْنُ اخْرُجْ فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاكَ قَتِيلًا فَقَالَ لَهُ ابْنُ الْحَنَفِيَّةِ إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ فَمَا مَعْنَى حَمْلِكَ هَؤُلَاءِ النِّسَاءَ مَعَكَ وَأَنْتَ تَخْرُجُ عَلَى مِثْلِ هَذِهِ الْحَالِ قَالَ فَقَالَ لَهُ قَدْ قَالَ لِي إِنَّ اللَّهَ قَدْ شَاءَ أَنْ يَرَاهُنَّ سَبَايَا (نفس المهموم، ص: ۱۴۹)

ایشان سؤال می شود کجا از همه سخت تر بود؟! حضرت سه مرتبه فرمودند: «الشام»^{۲۰}.

جهاد با ناموس چیز عجیبی است. سخنانی که حضرت اباعبدالله علیه السلام در آخرین لحظات دارند هم همین بود. در لحظات آخر عرضه داشتند: **إِلَهِي رِضًا بِقَضَائِكَ وَتَسْلِيمًا لِأَمْرِكَ وَلَا مَعْبُودَ سِوَاكَ يَا غِيَاثَ الْمُسْتَغِيثِينَ**^{۲۱}

خداوند را به فریاد می خواند. استغاثه برای کاری است که انسان می خواهد انجام دهد؛ اما اینجا که کار تمام شده است. امام حسین علیه السلام جهاد با مال و جانشان را انجام دادند و تمام کردند. این اشاره به همان شام دارد که خدایا کمک کن جهاد با ناموس تمام شود.

روضه ظهر عاشورا

طبری در تاریخ خود می نویسد:

در آن هنگام شمر بن ذی الجوشن همراه با افراد پیاده نظامش به قصد حمله به امام پیش آمدند. امام بر آنها حمله برد و صفوفشان را از هم بدرید و به عقب نشینی ناگزیرشان ساخت. اما دیری نپایید که بار دیگر حضرتش را از همه طرف و بطور کامل در میان گرفتند.

پس کودکی نورس از فرزندان اما حسن علیه السلام بنام عبدالله بن حسن با شتاب از خیمه های زنان حرم بیرون دوید و رو به عمویش حسین علیه السلام آورد. و زینب دختر علی علیه السلام پیش دوید تا او را بگیرد. امام نیز خواهرش را ندا داد که او را بگیر. اما کودک خود را از دست عمه اش نجات داد. و شتابان به میدان جنگ پیش دوید تا خود را به حسین علیه السلام رسانید و در کنارش آرام گرفت.

در همین هنگام بحر بن کعب با شمشیر آخته به امام حمله برد. کودک چون چنان دید بر سرش فریاد کشید: ای پلید! عمویم را می کشی؟! بحر به سخن عبدالله توجهی نکرد و شمشیر خود را فرود آورد. عبدالله نیز دست خود را سپر کرد. شمشیر با همه قدرت فرود آمد و به سبب آن دست عبدالله قطع شد. عبد الله به شیوه کودکان مادر را صدا زد.

امام او را در بر گرفت و به سینه فشرد و فرمود: برادرزاده عزیزم! بر این پیش آمد صبر داشته باش و آن را به حساب خیر و ثواب خدا بگذار که خداوند تو را به پدران نیکویت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و علی بن ابی طالب و حمزه و جعفر و حسن بن علی علیه السلام ملحق خواهد ساخت.

حسین علیه السلام ساعت ها پیش از پای در آمده و ناتوان شده بود و هراز گاهی که مردی عزم وی می کرد از گران باری گناه کشتن او پس می رفت و به کشتنش جرأت نمی نمود. در این میان مردی بنام مالک بن نصیر خود را به کنار امام رساند و با شمشیر ضربه ای بر سر امام... و به سبب ضربه، شب کلاه امام از هم بدرید و لبه شمشیر او بر کاسه سر او...

شمر بن ذی الجوشن به همراه ده تن از افراد پیاده خود رو به خیمه های حسینی نهاد. چون امام این مطلب را دریافت بانگ برآورد که وای بر شما! اگر دینی ندارید و از روز قیامت نمی هراسید در امر دنیایتان مردانی آزاده و بلند نظر باشید و خیمه هایم را از دسترس او باش بدور دارید. شمر با شنیدن سخنان امام خطاب به حضرتش گفت: حق با توست ای پسر فاطمه! و با همان پیادگان رو به حسین آوردند. چون نظرش به ابوالجانب افتاد که بدنش غرق آهن و پولاد بود به او گفت: پیش برو و کارش را تمام کن. پاسخ داد: تو خودت چرا نمی روی؟! در این هنگام بود که پیادگان از چپ و راست بر او هجوم آوردند. امام که پیراهنی و عمامه ای بر سر داشت به مهاجمین سمت راستش حمله برد. سپس بر گستاخان ناحیه چپ خیز برداشت و پراکنده شان ساخت.

به خدا سوگند من هرگز چون او مردی یکه و تنها ندیده ام که از هر سو دشمن او را در میان گرفته و فرزندان و بستگان و یارانش را همگی کشته باشند و او همچنان دلیر و شجاع و شکیب و ثابت قدم و مقاوم و رزمنده برجای ایستاده باشد. آری به خدا قسم که نه پیش از حسین و نه بعد از او چنین جنگ آوری ندیده بودم.

جنگ و گریز ادامه داشت تا آنگاه که خواهرش زینب دختر فاطمه علیه السلام از خیمه های حرم بیرون شد. در حالی که می گفت ای کاش آسمان به زمین فرود می آمد. به سبب فریاد شمر، کوفیان از هر طرف به طرف وی حمله آوردند. شریک تمیمی شمشیری را بر دست چپ امام فرود آورد. دیگری ضربه ای بر گردنش زد که در نتیجه آن امام چندین بار برخواست و به رو افتاد...

جنگ و گریز ادامه داشت تا آنگاه که خواهرش زینب دختر فاطمه علیه السلام از خیمه های حرم بیرون شد. در حالی که می گفت ای کاش آسمان به زمین فرود می آمد. به سبب فریاد شمر، کوفیان از هر طرف به طرف وی حمله آوردند. شریک تمیمی شمشیری را بر دست چپ امام فرود آورد. دیگری ضربه ای بر گردنش زد که در نتیجه آن امام چندین بار برخواست و به رو افتاد...

والحمد لله رب العالمین

^{۲۰} سوگنامه آل محمد صلی الله علیه و آله و سلم، ص ۴۰۸؛ ناسخ التواریخ، ص ۳۰۴.

^{۲۱} مقتل الحسين مقرر، ص ۳۵۷.

